

## پیشگفتار

رقابت پنهانی میان قدرتهای بزرگ شکل خواهد گرفت که یاد بهترین حالت از راه رقابتهای سازنده بر پویایی اتحادیه خواهد افزود یاد بدترین حالت آنرا دچار بحران خواهد ساخت. حتی اگر چنین حالتی هم به وجود نیاید، سیاستهای این قدرتها استراتژیهای کلان اتحادیه را رقم زده و خطوط اصلی سیاستهای این اتحادیه را ترسیم خواهد کرد.

### ۱- نگاه استراتژیک قدرتهای اتحادیه اروپا به این شکل

طبیعی است که هر يك از قدرتهای اروپایی از زاویه منافع درازمدت و راهبردی خود به جامعه اروپا می نگرند و بر همین اساس خط خاصی را دنبال می کنند. در عین حال، این استراتژیها در يك نقطه با یکدیگر به تعادل می رسند و آن نقطه، نقطه شروع همکاریهای منطقه ای است.

#### الف - فرانسه:

نقش فرانسه در وحدت اروپا از وزنه سیاسی بین المللی این کشور سرچشمه می گیرد. فرانسه به عنوان یکی از فاتحان جنگ جهانی دوم، عضو شورای امنیت سازمان ملل و يك قدرت اتمی، از جایگاه خاصی در صحنه بین المللی برخوردار است و همین جایگاه به این کشور اجازه می دهد در سطح منطقه ای نیز به ایفای يك نقش اساسی بپردازد. شرکت رجال فرانسوی چون شومان و مونه در طراحی جامعه ای اروپایی و ارائه طرحهایی مانند جامعه ذغال و فولاد یا طرح عقیم پلون در ایجاد يك جامعه اروپایی برای دفاع در آغاز دهه ۱۹۵۰، همه حکایت از نقش کلیدی فرانسه در روند وحدت اروپا دارد.<sup>۲</sup>

اما پرسش اساسی این است که فرانسه از چه زاویه ای به جامعه اروپا می نگرند. نگاه سیاستمداران و رجال فرانسوی تاروی کار آمدن دو گل، نگاهی بنیادی و بسیار جانبدارانه بود. موضع فرانسه در کنفرانس لاهه و شورای اروپا بر جانبداری بی چون و چرا از يك نظام فدرال و اولویت نهادهای اروپایی بر نهادهای ملی استوار بود. اما دو گل در این موضع تغییر جندی به وجود آورد. نگاه او نگاهی کلاسیک و فرانسه محور بود. او چیزی به نام يك تشکل فسوق ملی نمی شناخت و خواهان

جامعه اروپا از نظر سطح قدرت بسیار ناهمگن و نامتجانس است؛ در حالی که به نظر کاتوری و اسپیکل یکی از شرایط همگرایی منطقه ای سطح قدرت متعادل کشورهای است که قصد همسویی و همگرایی دارند.<sup>۱</sup> جامعه اقتصادی اروپا از روز نخست شامل کشورهای می شد که در يك سو مانند فرانسه و آلمان در حد يك قدرت منطقه ای و حتی جهانی بودند و در سوی دیگر مانند لوکزامبورگ و بلژیک جزو کشورهای کوچک و ضعیف محسوب می شدند. در چنین شرایطی به رغم نگرانی کشورهای کوچک، نوعی معامله صورت می گیرد که باعث رضایت هر دو گروه کشورهای قدرتمند و ضعیف می شود. اما هیچ گاه نقش آنها در يك ردیف نخواهد بود زیرا این قدرتهای بزرگ هستند که سمت و سوی سیاستهای منطقه ای را تعیین می کنند و این جهت گیریها نیز سخت زیر تأثیر منافع ملی و استراتژیهای درازمدت آن قدرتها قرار دلد.

کشورهای اروپایی يك بار دیگر در سده نوزدهم به نوعی همگرایی دست یافته بودند که به نام «کنسرت اروپا» مشهور است. این کنسرت حاصل جمع سیاست دو کشور بزرگ یعنی اتریش و بویژه انگلستان بود. انگلستان به دنبال موازنه ای بود که کشورهای اروپای بڑی را از اقدام بی محابا در سطح جهانی و منطقه ای باز دارد و اتریش هم چنین موازنه ای را برای حفظ موقعیت خود می پسندید. دو کشور دیگر یعنی روسیه و پروس و بعدها فرانسه برای عقب نماندن از قافله کشورهای بزرگ و شرکت در تلویین سیاست جهانی با انگلستان و اتریش همراه شدند.

حال باید دید قدرتهای بزرگ جامعه امروز اروپا چه سیاستهایی را دنبال می کنند و در این میان نقش محور اصلی این سیاستها یعنی سیاست آلمان و فرانسه چیست. تشریح این سیاستها بویژه در اتحادیه اروپایی گسترش یافته که احتمالاً شمار اعضای آن به ۲۵ کشور خواهد رسید از اهمیت زیادی برخوردار است. زیرا محتمل است که بزرگها تعدادی از کوچکترها را به دور خود جمع کنند و فراکسیونهایی برای پیشبرد اهداف خود در درون این اتحادیه به وجود آورند. در این صورت

## مواضع قدرتهای بزرگ اتحادیه اروپا و نقش محور پاریس - برلین \*

از دکتر احمد نقیب زاده  
استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

واشننگتن در قالب همکاریهای آتلانتیسم، دیگر پاریس در قالب جامعه اروپا و بالاخره مسکو برای حفظ امنیت مرزهای شرقی و رابطه با اروپای شرقی. و زنه این سه تکیه گاه بر حسب شرایط و دیدگاههای سیاستمدارانی که از احزاب مختلف به قدرت می رسیدند تغییر می کرد. تا سالهای پایانی دهه ۱۹۶۰ محورهای واشنگتن و پاریس اهمیت بیشتری داشت. آلمان عضو ناتو و در برابر خطر شرق نیازمند چتر حمایتی آمریکا بود. از نظر اقتصادی و همراهی با قدرتهای اروپایی نیز سخت به خانواده اروپایی و بازار مشترک نیاز داشت.<sup>۵</sup> در سالهای صدرت ویلی برانت ناگهان تکیه گاه مسکو اهمیت بیشتری پیدا کرد. سیاست نگاه به شرق (ostpolitik) ویلی برانت که می خواست آلمان را دروازه اروپا به سوی شرق قرار دهد و از این رهگذر زمینه های وحدت دو آلمان را برای آینده های دور مهیا سازد، تا اندازه ای به محور اروپایی سیاست خارجی آلمان لطمه زد.<sup>۶</sup> اما سقوط ویلی برانت به دنبال رسوایی سال ۱۹۷۲ و روی کار آمدن هلموت اشمیت وضع را به صورت سابق در آورد. بسته شدن پرانتز ویلی برانت در آلمان، درست مانند بسته شدن پرانتز دوگل در فرانسه، آلمان را به کانون وحدت اروپا باز آورد. جالب آنکه آلمان هم مانند فرانسه بدون دوگل، پیوسته از طرحهای ملهم از فدرالیسم برای اروپا جانبداری کرده است.

آلمان متحد در سال ۱۹۹۰ نگرانیهایی برای شرکای اروپایی اش به وجود آورد. بویژه آنکه طرح گورباچف برای وحدت دو آلمان دقیقاً در راستای تضعیف جامعه اروپا بود و به همین علت نیز حمایت شتاباننده آمریکا را به دست آورد. زیرا آمریکا هم با تضعیف جامعه اروپا که رقیب اقتصادی آن به شمار می رفت کاملاً موافق بود. اگر طرح گورباچف به نتیجه می رسید و اروپای از او را تا آتلانتیک با دو پایتخت مسکو و برلین شکل می گرفت، بی گمان جامعه اروپا ضربه سنگینی می خورد زیرا فرانسه و انگلیس زیر بار یک آلمان بزرگ و متحد شوروی نمی رفتند. در آن صورت گرایشهای گریز از مرکز جامعه اروپا تقویت می شد. انگلستان به دنبال سیاست دیرینه خود یعنی آتلانتیسم می رفت و با آمریکا همسوتر می شد؛ فرانسه کشورهای جنوب یعنی ایتالیا،

کنسرتی از کشورهای اروپایی بود که در آن مقام و منزلت فرانسه در مرتبه رهبری تضمین شده باشد.<sup>۲</sup> به همین دلیل نیز عده ای سیاست دوگل را چنین تفسیر می کردند که در پی ایجاد یک اروپای فرانسوی است. به سخن دیگر، بازار مشترک در صورتی مفید تلقی می شد که متضمن اقتدار و حیثیت بیشتری برای فرانسه باشد و فرانسه هم هر گاه مایل بود بتواند از نردبان جامعه اروپا برای پیشبرد مقاصد خود استفاده کند بی آنکه کوچکترین وظیفه ای در برابر آن داشته باشد.<sup>۴</sup> اما با بسته شدن پرانتز دوگل، فرانسه از نوبه مواضع قبلی خود بازگشت. ژرژ میمیدو و ژسکار دستن هر دو نیاز فرانسه را به همسایگان اروپایی مورد تأیید قرار دادند و سیاست خود را بر محور تقویت نهادهای اروپایی و قرار دادن کشور خود در درون جامعه اروپایی ریختند. جای هیچ شکی نیست که به دلایلی که گفته شد، فرانسه در درون جامعه اروپا نقش کلیدی خواهد داشت و هیچ گاه در وضعی قرار نخواهد گرفت که زیر سیطره یک جانبه جامعه اروپا باشد. در نتیجه، هر چه جامعه اروپا از انسجام بیشتری برخوردار باشد، حتی اگر به نقطه پیشرفته ای از فدرالیسم هم برسد، باز فرانسه این اتحادیه را زیر رهبری خود خواهد داشت. به همین دلیل سیاست تقویت جامعه اروپا حتی در دوره ۱۴ ساله حکومت سوسیالیستها درست مانند دوره پیش از روی کار آمدن دوگل ادامه یافت. فرانسو امیتران خودش دو طرح اورکا (Eureka) یا طرح صنعت مشترک اروپا و فدراسیون اروپایی را مطرح کرد که نقطه نهایی روند وحدت اروپا محسوب می شود. ژاک شیراک نیز همین موضع را در پیش گرفته است و در راه تحقق آن تلاش می کند.

## ب- آلمان:

پیش از هر چیز، موقعیت ژئوپلیتیک آلمان است که آنرا از دیگر کشورها در اروپا متمایز می کند. تقسیم اروپا با تقسیم آلمان و برلن همراه بود و وحدت اروپا هم با وحدت دو آلمان در سال ۱۹۹۰ محتمل گردید. اتفاقاً استراتژی اروپایی آلمان هم بر همین نقش استوار است. در زمانی که تغییر در نظام دو قطبی غیر قابل تصور بود، آلمان برای خود سه تکیه گاه در نظر گرفته بود: یکی

○ جامعه اروپا از نظر سطح قدرت بسیار ناهمگن و نامتجانس است؛ در حالی که به نظر کاتوری و اشپیگل یکی از شرایط همگرایی منطقه ای سطح قدرت متعادل کشورهای همگرایی دارند.

○ فرانسه در درون جامعه اروپا نقش کلیدی خواهد داشت و هیچ گاه در وضعی قرار نخواهد گرفت که زیر سیطره یک جانبه جامعه اروپا باشد. در نتیجه، هر چه جامعه اروپا از انسجام بیشتری برخوردار باشد، حتی اگر به نقطه پیشرفته‌ای از فدرالیسم هم برسد، باز فرانسه این اتحادیه را زیر رهبری خود خواهد داشت.

اسپانیا و پرتغال را به دور خود جمع می‌کرد تا در برابر آلمان قدرت خود را حفظ کند؛ آلمان هم بیش از پیش به شرق روی می‌آورد و حیاط خلوت خود را مانند فضای حیاتی مورد نظر هیتلر در اروپای خاوری جستجو می‌کرد.<sup>۷</sup> این تهدیدها با پاره‌ای سخنرانی‌های مقامات آلمانی که پیوسته بر تعمیق جامعه اروپا تأکید می‌کردند افزایش می‌یافت زیرا تفسیر آن بود که آلمان در نظر دارد از افزایش وزنه سیاسی و اقتصادی خود در اروپای شرقی برای سلطه کامل بر جامعه اروپا بهره گیرد.<sup>۸</sup>

اما وحدت آلمان با فروپاشی شوروی همراه شد و جامعه اروپا می‌بایست برای گسترش به شرق اروپا برنامه‌ریزی کند. در واقع، آلمان متحد در اروپای متحد در حال تحقق بود. در این لحظه، سیاست «نگاه به شرق مشترک» در حال جان گرفتن بود.<sup>۹</sup> هر چه بود بهترین موقعیت بین‌المللی برای آلمان به وجود آمد. زیرا در هر صورت راه جامعه اروپا به شرق از مرز آلمان می‌گذشت و آلمان با تکیه بر این جامعه بهتر می‌توانست تا اعماق اروپای شرقی نفوذ کند؛ به همین دلیل به دنبال تقویت پارلمان اروپا و پول واحد اروپایی بود زیرا نفوذ آلمان در این دو زمینه موقعیت این کشور را در جامعه اروپا تضمین می‌کرد.<sup>۱۰</sup> هر چه جامعه اروپا بیشتر به سوی مرکز و شرق اروپا گسترش یابد، بر وزنه سیاسی و اقتصادی آلمان نیز افزوده خواهد شد. آلمان در پناه صبر و پی‌گیری توانست هر سه محور سیاست خارجی خود یعنی آتلانتیسم، اروپاگرایی و همکاری با پاریس و بالاخره نگاه به شرق را به بهترین نحو متحقق سازد.<sup>۱۱</sup>

تنها نکته قابل تأمل این است که در آستانه هزاره سوم به نظر می‌رسد آلمان در حال فاصله گرفتن از آمریکا است. در نتیجه می‌توان گفت که با کم‌رنگ شدن آتلانتیسم در سیاست خارجی آلمان، یک محور بیشتر باقی نمی‌ماند و آن اروپاگرایی است، زیرا نگاه به شرق هم در اروپای سراسری امروز مستحیل است.

#### پ- انگلستان:

سیاست هیچ کشوری به اندازه انگلستان در تضاد با وحدت اروپا نیست. دو دلیل عمده در تشریح موضع مخالف انگلستان عنوان می‌شود که

عبارت است از آتلانتیسم و خاص‌گرایی.<sup>۱۲</sup> آتلانتیسم یا به عبارت بهتر نگاه سیاسی-عاطفی به ایالات متحده آمریکا که ریشه در دوران استعمار دارد، از سده نوزدهم تا کنون یکی از شاخصهای سیاست خارجی انگلستان بوده است. حتی شرکت انگلستان در کنسرت اروپایی در سده نوزدهم، نه به انگیزه همراهی با اروپا بلکه به انگیزه حفظ موازنه نیروها و بازداشتن کشورهای اروپایی بری بویژه فرانسه از مداخله در امور مستعمرات و تعدی به حوزه‌های مورد علاقه انگلستان صورت می‌گرفت. پس از آن نیز انگلستان بارهایی توجهی خود به امور اروپا و علاقمندی خود به همراهی با آمریکا را آشکارا نشان داد. جالب آنکه رفت و آمد احزاب دو گانه هم هیچ تأثیری در گرایش کشور به آمریکا نداشت. رابطه انگلستان با آمریکا در زمان ویلسن کارگر و تاجر محافظه کار فرق چندانی نمی‌کرد.<sup>۱۳</sup> در سالهای پس از جنگ جهانی دوم که روند وحدت اروپا آغاز شد، هر گاه و هر جا اروپاگرایی به زیان آتلانتیسم به پیش می‌رفت با کارشکنی‌های انگلستان روبه‌رو می‌شد که از آن جمله باید به شکست طرح جامعه اروپایی برای دفاع در سال ۱۹۵۴ اشاره کرد. خاص‌گرایی هم نکته‌ای است که بیشتر به فرهنگ خودمحوری و خودبینی انگلیسی‌ها مربوط می‌شود. آنان از تقسیم مسائل خود با اروپا و همراهی با دیگران اکراه دارند و هیچ‌گاه حاضر نیستند امور و سر نوشت خویش را به دیگران بسپارند.

هلموت اشمیت در کتاب استراتژی بزرگ می‌نویسد: «وقتی دو گل می‌گفت بریتانیا بی‌ها و آقما آماده آن نیستند که سر نوشت خود را با بقیه ملتهای اروپایی بیوند بزنند، حق داشت... بریتانیا بی‌ها تنها وقتی به گروهی می‌پیوندند که نتوانند مانع از کامیابی آن شوند».<sup>۱۴</sup> ژنرال دو گل انگلستان را به اسب تروای آمریکا تشبیه می‌کرد که پس از ورود، از درون ضربه خواهد زد. از سوی دیگر، حکومت‌های انگلستان از چرچیل و ایدن تا ویلسن و کالاهان و تاجر، اندیشه فوق‌ملی را به روشنی رد کرده‌اند. از این نظر، موضع انگلیسی‌ها شباهت زیادی به مواضع دو گل داشت. ولی فرانسویها با سازماندهی و تشکیلات مخالف نبودند در حالی که انگلیسی‌ها با هر گونه سازمان منسجم و تکلیف‌آور مخالف

○ در زمانی که تغییر در نظام دو قطبی غیر قابل تصور بود، آلمان برای خود سه تکیه گاه در نظر گرفته بود: یکی واشنگتن در قسالب همکاریهای اتلانتیسم، دیگر پاریس در قالب جامعه اروپا و بالاخره مسکو برای حفظ امنیت مرزهای شرقی و رابطه با اروپای شرقی.

اجتماعی مانند عدم ورود به توافق «شنکن» و دهها مورد کوچک و بزرگ دیگر که یکسره مؤید موضع متعارض انگلستان و اکراه این کشور از توسعه نهادهای اروپایی است، معاهده ماستریخت را امضاء کرد.<sup>۱۷</sup> اما مردم انگلستان در دهه ۱۹۹۰ به گونه‌ای آشکار تغییر موضع داده و از اهداف و برنامه‌های اتحادیه اروپا جانبداری کرده‌اند؛ هر چند دولت انگلستان همچنان خود را چند گام از بقیه شرکا عقب تر نگه می‌دارد. به گفته یک دیپلمات انگلیسی در پاریس، انگلیسی‌ها زمانی از بازار مشترک سخن می‌گفتند که دیگران از جامعه اروپا، و امروز که آنها از جامعه اروپا حرف می‌زنند دیگران از عبارت اتحادیه اروپا استفاده می‌کنند.<sup>۱۸</sup> این واقعیت مبین اکراه عمیق انگلستان از پیشرفت شتابان جامعه اروپا به سوی یک نظام فدرالی است که در آن حاکمیت ملی انگلستان تا اندازه زیادی محدود خواهد شد. اما آیاراه دیگری جز پیوستگی انگلستان با طرح‌های اروپایی وجود دارد و آیا انگلستان قادر است راه جداگانه‌ای در پیش گیرد و از موفقیت‌های دیگر کشورهای اروپایی که اینک صاحب پولی قوی تر از دلار آمریکا هستند برکنار بماند؟

#### ت - ایتالیا:

یکی از کشورهای بی‌عذر و بهانه از آغاز روند وحدت اروپا در کنار فرانسه و آلمان قرار داشته است ایتالیاست. حزب دموکرات مسیحی این کشور که به صورت یک حزب مسلط (در تقسیم بندیهای موريس دوورژه از نظامهای حزب: تک حزبی، دو حزبی، چند حزبی و حزب مسلط) نقش قاطعی در سیاست ایتالیا داشته است در کنار حزب دموکرات مسیحی آلمان و گرایش مشابه در فرانسه (در قالب حزب MRP که مجمع کاتولیکها هم بود) این فرضیه را تقویت می‌کند که سنگ بنای اروپای متحد به دست مسیحیان باورمند کار گذاشته شده است. شخص آلسید دو گاسپری نخست‌وزیر دموکرات مسیحی ایتالیا نیز به طور مشخص در ارائه کارها چیزی کمتر از شومان و مونه نداشت؛ همچنان که طرح ایتالیایی دیگری به نام اسپینلی در سال ۱۹۸۴ یکی از پایه‌های مهم ماده واحده را تشکیل می‌داد و زمینه‌های نظام فدرالی

بودند. در کنار دو عامل اتلانتیسم و خاص گرای، باید به دو عامل فرعی تر هم اشاره کرد. یکی مجموعه روابطی که انگلستان با کشورهای مشترک المنافع دارد و آن را از نظر اقتصادی نسبت به اروپایی نیاز می‌سازد و دیگری ضدیت فرانسه و انگلستان با یکدیگر که ریشه در تاریخ استعمار این دو کشور دارد.

اما انگلستان پس از سال ۱۹۶۱ پیوسته تقاضای عضویت خود را در بازار مشترک عنوان می‌کرد تا آنکه در سال ۱۹۷۳ به این تشکل پیوست. اندکی پس از آن بر سر سهمیه حق عضویت خود و تدابیر مالی جامعه اقتصادی اروپا تهدید به خارج شدن از این جامعه کرد. از آن پس پیوسته انگلستان با تمام تدابیر جامعه اروپا به مخالفت برخاسته و زمانی برنامه‌های جامعه اروپا را پذیرفته است که بین پذیرش و خروج از جامعه گزینه دیگری نداشته است.

رویارویی بریتانیا با جامعه اقتصادی اروپا هیچ گاه به اندازه دوره مارگارت تاچر آشکار و سخت نبوده است. «تاچر همیشه بیزاری خود از جامعه اروپا را ابراز می‌داشت. از نظر او یک منطقه مبادله آزاد در اروپا که با راهکارها و همکاریهای سیاسی نیز همراه باشد کفایت می‌کرد و جامعه اروپا یک حرکت افراطی و تصنعی بود. واقعیت اروپا با دولتهای ملی رقم خورده است. اما انگلستان مجبور به عضویت در این جامعه است، زیرا چاره دیگری ندارد».<sup>۱۵</sup> مخالفت تاچر با ماده واحده و اروپای متحد ۱۹۹۳ چنان شدید بود که احتمال خروج انگلستان از اتحادیه نیز می‌رفت.

به هر حال او با چرخشی در مواضع خود با همه تدابیر دهه ۱۹۸۰ موافقت کرد اما فشار خود را بر کاهش سهمیه و حق عضویت انگلستان متمرکز ساخت.<sup>۱۶</sup> جان میجر جانشین او هم با همان شدت با اصول معاهده ماستریخت، وحدت پولی و اقتصادی و بویژه با اندیشه اروپای شهروندان که مستلزم رفت و آمد آزادانه افراد در سراسر دوازده کشور عضو جامعه اروپا بود مخالفت می‌کرد. این مخالفت نیز چنان بود که احتمال شکست ماستریخت را ممکن ساخته بود. اما در نهایت با گرفتن امتیازاتی از جمله خروج از مکانیسم پولی در سپتامبر ۱۹۹۲ و عدم شرکت در سیاست

می‌اندیشید که خاورمیانه می‌توانست برای اروپا به ارمان بیابورد و ایتالیا دست کم نقش گمرك چنین مبادلاتی را بازی کند. نکته دیگری که در پایان باید مورد توجه قرار گیرد، سیاست کلی ایتالیا در ایفای نقشهای اقتصادی و پرهیز از درگیرهای سیاسی است. این سیاست، ایتالیا را در درون اتحادیه نیز از کشمکشها برکنار می‌دارد و نقش ثبات‌بخشی به آن می‌دهد.

### ث - اسپانیا:

گرچه اسپانیا را در ردیف کشورهای بزرگ اروپا معرفی می‌کنیم، اما دو عامل آنرا در درجه پایین تری نسبت به چهار کشور قبلی قرار می‌دهد. یکی ورود متأخر آن به جامعه اروپاست که در سال ۱۹۸۶ صورت گرفت و دیگری سابقه اندکی که در زمینه توسعه سیاسی و اقتصادی دارد. در واقع اسپانیا از کشورهایی است که در سایه جامعه اروپا به بازسازی خود و رشد دست یافته و نقش تعیین کننده‌ای در سر نوشت جامعه و اتحادیه اروپا نداشته است. اهداف اسپانیا نیز در ست مانند ایتالیا در تقویت بنیه اقتصادی و ایفای نقش در حوزه مدیریتانه خلاصه می‌شود. هر دو کشور در سالهای دهه ۱۹۹۰ که روابط ایران و اتحادیه اروپا رو به رونق گذاشت نقش تمهیدگر و زمینه‌ساز را بازی کردند؛ همچنان که در مذاکرات صلح اعراب و اسرائیل نیز اسپانیا خواستار ایفای نقش بوده و کنفرانس سال ۱۹۹۲ مادرید نماد این تلاش است.

### ۲- مبانی سیاسی محور پاریس - برلین

چنان که اشاره شد، محور پاریس - برلین در شکل‌گیری و استمرار روند وحدت اروپا از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا گذشته از آنکه این محور ستون خیمه اتحادیه اروپا را به وجود آورده است، سیاست مشترک آلمان و فرانسه در تعیین جهت‌گیریها و هدایت جامعه اروپا نقش تعیین کننده‌ای دارد. وزنه اقتصادی آلمان در کنار وزنه سیاسی و نظامی فرانسه محتوای این محور را تشکیل می‌دهد. در عین حال، تعارضهایی در سمت و سوی سیاست خارجی این دو کشور وجود داشته است که به تدریج کم‌رنگ شده و در آستانه سده بیست و یکم به نوعی همسویی بی‌سابقه و شگفت‌آور رسیده است. این تعارض بیشتر از

اروپا را مهیا می‌ساخت. اینها همه نشان از مشارکت گسترده ایتالیایی‌ها و طرفداری آنها از رادیکالترین طرحهای اروپایی دارد.<sup>۱۹</sup>

اما سیاست اروپایی ایتالیا دو هدف را دنبال می‌کند که يك هدف تا حدی محقق شده است و برای رسیدن به هدف دیگر تلاش می‌شود. هدف تحقق یافته، رشد اقتصادی بی‌سابقه ایتالیا در دهه ۱۹۶۰ است که نشان داد تا چه اندازه بازار مشترک برای ایتالیا سود آور بوده است. در سالهای کنونی نیز ایتالیا بیشترین بهره‌ر از سیاست منطقه‌ای و بودجه «صندوق اروپایی توسعه مناطق» (Feder) برده است زیرا مناطق جنوبی ایتالیا جزو فقیرترین مناطق اتحادیه اروپاست. هدف دیگر ایتالیا هدفی سیاسی - اقتصادی است و به سیاست «نگاه به شرق آلمان» شباهت دارد و بجاست که از آن به سیاست نگاه به جنوب تعبیر کنیم. ایتالیا خود را دروازه اتحادیه اروپا به سوی مدیترانه و کشورهای شمال افریقا می‌داند. در نتیجه به همان گونه که آلمان از پیوستن کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به اتحادیه اروپا خشنود می‌شود، ایتالیا هم از پیوستن قبرس و مالت استقبال می‌کند. در راستای همین سیاست، ایتالیا جزو سه کشور خط اول دیالوگ ارو-عرب بود. دیالوگ ارو-عرب مذاکراتی بود که بین بازار مشترک و پاره‌های از کشورهای عربی خاورمیانه بویژه کشورهای شمال افریقا از سال ۱۹۷۳ و به دنبال جنگ رمضان اعراب و اسرائیل شروع شد. عنوان ارو-عرب را پیمپیدو رئیس‌جمهور فرانسه و وزیر او میشل ژوبر در ملاقات با حبیب بورقیبه در ژوئیه ۱۹۷۳ به کار بردند. به دنبال آن وزرای خارجه کشورهای عرب در ۲۸ نوامبر آن سال بیانیه الجزایر را صادر کردند و نقطه نظرهای خود را برای طرح در کنفرانس سران کشورهای بازار مشترک و کشورهای عربی که در روزهای ۱۰ تا ۱۴ سپتامبر همان سال در کینهاگ برگزار می‌شد ارائه کردند. این کنفرانس نقطه آغاز مذاکرات ارو-عرب بود که نخستین گام سازمان یافته بازار مشترک در روابط خارجی خود با کشورهای خاورمیانه به‌شمار می‌رفت. ۲۰ هر چند این مذاکرات بویژه بین سالهای ۱۹۸۰ و ۱۹۸۸ با رکود زیادی روبرو بود، اما نظر به اهمیت خاورمیانه برای جامعه اروپا، ایتالیا به درآمدهای سرشاری

○ در آستانه هزاره سوم به نظر می‌رسد آلمان در حال فاصله گرفتن از آمریکا است. در نتیجه می‌توان گفت که با کم‌رنگ شدن اتلانسیسم در سیاست خارجی آلمان، يك محور بیشتر باقی نمی‌ماند و آن اروپاگرایی است، زیرا نگاه به شرق هم در اروپای سراسری امروز مستحیل است.

مشترکاً از سوی هر دو عرضه شده و نخستین گامها در مراحل اساسی ساخت اروپای متحد بوسیله این دو کشور برداشته شده است.

عامل دیگری که نقش آلمان و فرانسه را تا امروز در اتحادیه اروپا برجسته ساخته است، روند دو گانه تصمیم گیری و پیشبرد امور جامعه اروپاست. نهادهای اروپایی تا به امروز فاقد خصلت فوق ملی هستند و تصمیمات آنها باید در يك کنفرانس بین حکومتی به تصویب مجدد برسد تا قدرت قانونی و اجرایی پیدا کند. اغلب این کنفرانسهای بین المللی که در چارچوب حقوق بین الملل عمومی قابل طرح است به ابتکار فرانسه و آلمان صورت گرفته است در حالی که از قدرتهای بزرگ دیگر، ایتالیا و اسپانیا که با تأخیر فراوان به جامعه اروپا پیوستند فاقد نقش اساسی بودند و انگلستان برعکس به ایجاد مانع می پرداخت.

### ۱- از دو گل و ادناتر تا میتران و کهل

گرچه همکاری فرانسه و آلمان به نخستین گامهای وحدتگرایانه در نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ برمی گردد، اما محور بن-پاریس از معاهده الیزه در ۲۲ ژانویه ۱۹۶۳ به بعد به تدریج شکل گرفت. «پیوند بن-پاریس بیشتر به ابتکار دو گل صورت گرفت که نگرش خاصی نسبت به مسائل اروپا داشت و به جای يك نهاد فوق ملی به دنبال پیوند دولتها بود. اما آلمان فدرال و تقسیم شده با الزامات خاص خود نمی توانست با فرانسه مستقل برابری کند».<sup>۲۴</sup> آنچه دو گل پیشنهاد می کرد اتحادیه دولتها بود که از راه ملاقات سران دولتها و حکومتها و ملاقات وزرای امور خارجه امکان پذیر می شد و می بایست قدرتی به وجود آورد که در برابر ایالات متحده آمریکا و شوروی بایستد؛ اتحادیه ای با ویژگی اروپایی و ممتاز از مجموعه آتلانتیک.<sup>۲۵</sup> اما آلمان، برعکس به دنبال تقویت نهادهای اروپایی بود. در نتیجه، دو کشور از دوزاویه متفاوت به یکدیگر نزدیک می شدند؛ آلمان دست فرانسه را برای اروپای واحد می فشرد و فرانسه برای تضعیف چنین اروپایی و برای تقویت پیوندهای بین دولتی به آلمان نزدیک می شد. به همین دلیل پیمان الیزه به زودی به سردی گرایید و به دست فراموشی سپرده شد.

گرایش آلمان به آمریکا و ایستادگی فرانسه در برابر این ابر قدرت سرچشمه می گرفت. آلمان که در خاکریز اول جبهه غرب در برابر بلوک شرق قرار داشت و در عین حال از قدرت نظامی هم محروم بود چاره ای جز تکیه کردن بر آمریکا نداشت. اما وحدت دو آلمان از يك سو و فروپاشی شوروی و از میان رفتن خطر بلوک شرق از سوی دیگر نیاز آلمان به آمریکا را منتفی ساخت. در چنین شرایطی هم ادعای آلمان در رهبری جهان و ورود به شورای امنیت سازمان ملل مطرح می شود و هم علایق دیرین آن در بازایی مناطق نفوذ تاریخی احیاء می شود که نمونه آن در بحران کوزوو آشکار شد. حال باید محور برلین-پاریس را در پر تو اراده آنها در ایجاد يك قدرت اروپایی و پایان دادن به روابط غیر دوستانه آنها در گذشته بررسی کرد. روابط آلمان و فرانسه در دو سده گذشته موجد سه جنگ بزرگ شده است که نخستین آنها در سال ۱۸۷۰ روی داد و با شکست فرانسه در سدان به پایان رسید و دو جنگ دیگر جنگهای جهانی بود که شکست آلمان را در پی داشت. به همین دلایل، پاره ای از تحلیل گران نسبت به اصالت و کارایی محور بن-پاریس ابراز شك می کردند. رژی دبره دست کم چنین پیوندی را در زمینه های دفاعی و استراتژیک ناممکن می داند و می نویسد: «آیا فرانسه و آلمان می توانند نگرش استراتژیک مشترکی داشته باشند؟ وابستگیها و حوزه عمل آنها یکسان نیست».<sup>۲۶</sup> اما ضرورتها و الزامات جهان امروز را نباید از یاد برد. حتی چرچیل هم در نطق مشهور خود در دانشگاه زوریخ در سپتامبر ۱۹۴۶ ضمن تأکید بر ضرورت وحدت اروپا یاد آور شد که برای رسیدن به این هدف فوری باید فرانسه و آلمان به آشتی برسند.<sup>۲۷</sup>

نویسندگان کتاب استراتژی برای اروپا هم چهار انگیزه برای شروع وحدت اروپا برمی شمارند که نخستین آنها جلوگیری از تکرار درگیریهای آلمان و فرانسه است؛ «اراده جلوگیری از تکرار درگیریهای آلمان و فرانسه محرک اصلی اندیشه يك اتحادیه اروپایی بود. زیرا آلمان و فرانسه طی سه نسل متوالی با یکدیگر درگیر بودند».<sup>۲۸</sup> از سوی دیگر تاریخ اتحادیه اروپا نیز نشان می دهد که بیشترین ابتکار عملها از سوی فرانسه و آلمان یا

○ اقلیتتسیم یا به عبارت بهتر نگاه سیاسی-عاطفی به ایالات متحده آمریکا که ریشه در دوران استعمار دارد، از سده نوزدهم تا کنون یکی از شاخصهای سیاست خارجی انگلستان بوده است.

آنچه دوگل و ادناتر بنا نهاده بودند در سال ۱۹۷۴ و با ورود والرئیسکار دستن و هلموت اشمیت در رأس دولتهای فرانسه و آلمان (۸۱-۱۹۷۴) و پس از اشمیتل جامعه اقتصادی اروپا به ۹ کشور به بار نشست. ۲۶ همکاری دو کشور در دهه ۱۹۷۰ در سه مورد بسیار چشمگیر بود. یکی در سال ۱۹۷۴ و توافق آنها در نهادینه سازی «شورای اروپایی»، دیگری در سال ۱۹۷۶ و تصمیم آنها به برگزاری انتخابات آینده پارلمان اروپا با رأی همگانی و بالاخره در سال ۱۹۷۹ با توافق آنها در مورد ایجاد یک نظام پولی اروپایی. این توافقیها بی چون و چرا مورد تأیید هفت کشور دیگر نیز قرار گرفت، هر چند انگلستان از ایجاد یک نظام پولی مشترک اکراه داشت. در این مدت فرانسه پشتیبانی آلمان را پشتوانه نفوذ خود در بازار مشترک قرار می داد و آلمان از حمایت فرانسه برای فراموشی تقسیم خود به دو کشور که کاهش قدرت و نفوذ این کشور را در پی داشته بهره می گرفت. از سوی دیگر، قدرت اقتصادی آلمان و قدرت نظامی-سیاسی فرانسه به خوبی مکمل یکدیگر و پشتوانه منافع جامعه اروپا قرار می گرفت.

اما دهه ۱۹۸۰ با سردی شروع شد و با گرمی به پایان رسید. با پایان گرفتن دوره ریاست جمهوری ژسکار دستن در ژوئن ۱۹۸۱ و روی کار آمدن فرانسوا میتران سوسیالیست و سپس کنار رفتن هلموت اشمیت و روی کار آمدن هلموت کهل از حزب دموکرات مسیحی در اکتبر ۱۹۸۲، چنین تصویری شد که روابط بین-پاریس به سردی می گردد. «رهبری جدید فرانسه هم در صدد برآمد که به جای آلمان با بریتانیا و ایتالیا روابط دوستانه برقرار کند لکن با پاسخ متقابل روبرو نشد». ۲۷ در نتیجه شرایطی بوجود آمد که از نو پاریس را به بن نزدیک ساخت. ملاقات میتران و کهل در سال ۱۹۸۳ به مناسبت بیستمین سالگرد قرارداد الیزه، نشانه شروع همکاریهای مجدد بود. در این زمان سیاست خارجی فرانسه به رغم انتظار همگان از حکومت سوسیالیست این کشور، بیش از هر زمان دیگر با آمریکا سر همراهی داشت و برعکس در آلمان نشانه هایی از نارضایتی نسبت به آمریکا مشاهده می شد. اما این اختلافها زودگذر بود. ۲۸ در نتیجه، یکی از زمینه های بدگمانی فرانسه و آلمان از

بین رفته بود.

پس از سال ۱۹۸۳، جهان از نو شاهد طرحهای مشترک و همکاری بین و پاریس در زمینه مسائل اروپا شد. آلمان با پیشنهاد میتران برای استقلال نظامی بیشتر اروپا که به «اورکا» (Eureka) مشهور است به خوبی سر همراهی داشت. همکاریهای ارتش فرانسه و ارتش دفاعی آلمان (بوندسور) هم به عنوان محور دفاعی اروپا بویژه تازمانی که «اتحادیه اروپای غربی» به کار آبی لازم دست نیافته است مورد توجه و تصدیق هر دو کشور قرار گرفت. بویژه آنکه هر دو کشور به خوبی آگاه بودند که یک نظام دفاعی اروپایی، بی وحدت سیاسی امکان پذیر نیست. کهل و میتران در پیام دسامبر ۱۹۹۰ خود به آندرتوتی رئیس دوره ای جامعه اروپا تصریح کردند که به منظور ایجاد یک سازمان دفاعی اروپایی باید ابتدا به وحدت سیاسی بیندیشیم زیرا دفاع یکی از متغیرهای وابسته قدرت سیاسی محسوب می شود. ۲۹ این پیام مشترک که خود یکی دیگر از جلوه های عینی محور بین-پاریس است نشان می دهد که دو کشور با آگاهی از این خلأ و از پیش شرط وحدت سیاسی به فکر یک اقدام دو جانبه هستند. حتی در بیانیه مشترک میتران و کهل در ۲۸ فوریه ۱۹۸۶ آمده بود که رئیس جمهور فرانسه آمادگی خود را برای مذاکره پیرامون استقرار سلاحهای ماقبل استراتژیک فرانسه در خاک آلمان به اطلاع صدراعظم آلمان می رساند. ۳۰

اوج همکاریهای آلمان و فرانسه در بیست و پنجمین سالگرد پیمان الیزه در سال ۱۹۸۸ به نمایش گذاشته شد. در ۲۲ ژانویه آن سال چند تصمیم مشترک گرفته شد که از آن جمله بود تشکیل یک شورای دفاعی و امنیتی که از سال ۱۹۸۹ وارد مرحله عمل شود؛ ایجاد یک بریگاد فرانسوی-آلمانی؛ برپایی یک شورای اقتصادی و مالی؛ تشکیل یک شورای عالی فرهنگی؛ تأسیس یک کالج فرانسوی-آلمانی برای آموزش عالی که دبیرخانه آن در شهرهای استراسبورگ و مایانس مستقر گردد؛ در نظر گرفتن یک جایزه دوگل-ادناتر. ۳۱ افزون بر این، میتران و کهل سه بار در آن سال ملاقات کردند که یکی از آنها پنجاه و دومین نشست سران آلمان و فرانسه بود که در روزهای ۳ و ۴ نوامبر در بن برگزار شد. در ضمن پروتکل

○ هلموت اشمیت در کتاب «وقتی دوگل می گفت بریتانیاییها واقعا آماده آن نیستند که سرنوشت خود را با بقیه ملت های اروپایی پیوند بزنند، حق داشت... بریتانیاییها تنها وقتی به گروهی می پیوندند که نتوانند مانع از کامیابی آن شوند».

انضمامی به قرارداد الیزه نیز در دسامبر ۱۹۸۸ امضا شد و همزمان به تصویب رسید.

دهه ۱۹۸۰ همچنین شاهد همکاریهای صنعتی دو کشور بویژه در حوزه صنایع دفاعی بود. این همکاریها از دهه ۱۹۷۰ شروع شده بود و هر یک از دو کشور ساخت ادواتی را بر عهده گرفته بودند که بسیاری از آنها که محصول مشترک بود در دهه ۱۹۸۰ وارد بازار می شد.<sup>۳۲</sup>

گامهای موفقیت آمیزی که جامعه اروپا در دهه ۱۹۸۰ برداشت تا اندازه ای محصول توافقات قبلی آلمان و فرانسه بود که در قالب پیشنهادی مشترک در کنفرانسهای رسمی به تصویب می رسید. آلمانها به رغم اعتراضاتی که به ماده واحده و درخواستهای دولور در مورد ایجاد دگرگونی در سیاستهای بن داشتند،<sup>۳۳</sup> در تهیه بسته دولور (پکیج دولور) یعنی همان رساله ای که با اندکی تغییر، مبنای ماده واحده قرار گرفت، مشارکت فعال داشتند. در مذاکرات شنگن که برای همکاریهای پلیسهای اروپایی و مبارزه با تروریسم و مواد مخدر از سال ۱۹۸۷ شروع شد، همکاری آلمان و فرانسه نقش تعیین کننده ای داشت. این مذاکرات که به مسائل روادید (ویزا) و گذرنامه هم تسری پیدا کرد در ۱۹ ژوئن ۱۹۹۰ به تصویب نهایی رسید و در سالهای بعد به تدریج وارد مرحله عمل شد که نماد آن برای اتباع دیگر کشورها همان روادید شنگن است.

## ۲- محور پاریس - برلین در دوره وحدت آلمان

روند وحدت دو آلمان چنان شتابان و بی محابا پیش رفت که فرانسویها فرصت ابراز نگرانیهای خود را از آینده آلمان متحد پیدا نکردند. از فروری دیوار برلین در ۹ نوامبر ۱۹۸۹ تا تاریخ تعیین شده برای وحدت یعنی سوم اکتبر ۱۹۹۰ چیزی کمتر از یک سال فاصله بود و اراده دو ابر قدرت، دو آلمان و انگلستان همراه با رضایت آشکار و پنهان دیگر کشورهای اروپایی چنان چیره بود که فرانسویها را در یک بن بست اخلاقی قرار می داد.<sup>۳۴</sup>

یک بار فرانسویها در دهه ۱۸۶۰ با وحدت آلمان مخالفت کرده بودند و به گفته ژان ژورس، رهبر سوسیالیستهای آن وقت فرانسه، کفاره گناه

خود را در شکست سدان در سال ۱۸۷۰ پرداختند. آیا در پایان بیستم باز هم فرانسویها این اشتباه را تکرار می کردند؟ فرانسویها این ضمانتهای امنیتی خود را به تضمین آلمانها در مورد تعهدات خود به پیمان آتلانتیک شمالی و اتحادیه اروپای غربی و همچنین تضمین ایالات متحده آمریکا به دفاع از صلح در اروپا و پایبندی به وعدههای خود در مذاکرات مالت در ۲ و ۳ دسامبر ۱۹۸۹ محدود ساختند.<sup>۳۵</sup> ناگفته نماند که نگرانیهای فرانسه و بسیاری از تحلیلگران مسائل بین المللی اینک در آغاز سده بیست و یکم با سرکشیهای محدود آلمان و استفاده این کشور از قدرت مالی و نظامی خود در حال باز آمدن است. اما در آغاز وحدت، آلمان سعی فراوان کرد تا نشان دهد که قصد دارد از همه قدرت و استعدادهاى خود برای خدمت به وحدت اروپا و حفظ صلح بهره گیرد.<sup>۳۶</sup> شاید فرانسه هم که بیشترین نگرانی را از ناحیه قدرت نظامی آلمان احساس می کرد، با تشکیل بریگاد فرانسوی - آلمانی راهی برای نوعی نظارت بر نیروهای نظامی آلمان پیدا کرده بود.<sup>۳۷</sup> این تشکّل نظامی می بایست هسته یک ارتش اروپایی باشد که در پنجاهمین نشست سران دو کشور در لاروشل در روزهای ۲۱ و ۲۲ مه ۱۹۹۲ طرح اولیه آن به تصویب میتران و کهل رسید. و این در حالی بود که اختلاف نظر دو کشور در سال ۱۹۹۲ به مرحله جدی رسیده بود.<sup>۳۸</sup>

در چنین شرایطی بود که فرانسه - آلمان اندکی پس از وحدت آلمان یعنی ۶ اکتبر ۱۹۹۰ کنوانسیون فرانسوی - آلمانی برای اروپا را در مقر یونسکو امضا کردند و در نامه مشترکی به تاریخ ۶ دسامبر ۱۹۹۰ خطاب به ریاست دوره ای جامعه اروپا بر وحدت سیاسی اروپا تأکید و در شورای اروپایی رم در دسامبر در تدارک مقدمات کنفرانس بین حکومتی ماستریخت به گونه جدی همکاری کردند.<sup>۳۹</sup> اینها همه نشانه های ادامه یافتن راه مشترک آلمان و فرانسه در دهه ۱۹۹۰ بر سر مسائل اروپا بود؛ و گرنه روابط معمولی دو کشور پیوسته با مشکلاتی روبه رو بود، از جمله تظاهرات عظیم ضد فرانسوی در آلمان در سال ۱۹۹۵ پس از اعلام از سر گرفته شدن آزمایشهای اتمی فرانسه از سوی ژاک شیراک در ۱۳ ژوئن. شصت و پنجمین

○ ایتالیا خود را دروازه اتحادیه اروپا به سوی مدیترانه و کشورهای شمال افریقا می داند. در نتیجه به همان گونه که آلمان از پیوستن کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به اتحادیه اروپا خشنود می شود، ایتالیا هم از پیوستن قبرس و مالت استقبال می کند.



رهبران آلمان رفته است و هم به ملاقات رهبران انگلستان، در حالی که هم بین او و صدراعظم آلمان و هم بین او و نخست‌وزیر انگلستان سخنان تندی ردوبدل شده است.

### نتیجه

چنان که اشاره شد، گرچه به ظاهر رهبری و سیاستگذاری اتحادیه اروپا از نظر حقوقی در دست همه کشورهای عضو است، اما از نظر سیاسی سلسله‌مراتبی در کار است که در رأس آن سه کشور فرانسه، انگلستان و آلمان قرار دارند و در مرتبه‌ای پایین‌تر کشورهای اسپانیا، ایتالیا و احتمالاً لهستان در سالهای پس از ورود و در مرتبه سوم، دیگر کشورها، پیش از این چنین تصور می‌شد که محور اصلی سیاستگذاری عمومی همان محور پاریس-برلین است و چنانچه روزی بین فرانسه و آلمان کدورتی پیش آید، فرانسه انگلستان را جانشین آلمان خواهد کرد. اما امروز چنین محوریتی برای فرانسه نمی‌توان قائل شد و از همین روی باید منتظر رقابتهای جدی بین سه کشور یاد شده بود. این رقابتهای هم جنبه اقتصادی دارد و هم جنبه سیاسی و نظامی. در نتیجه، سرنوشت اروپا مانند جمهوری چهارم فرانسه که به تفاهم سه حزب بستگی داشت، به تفاهم این سه کشور بستگی دارد.

### زیر نویس‌ها:

\* این مقاله بخشی از پژوهش نویسنده در قالب طرحهای پژوهشی دانشگاه تهران است.

1. L. J. Contori; S.L. Spiegel, **The international Politics of Regions, A Comparative Approach**, Prentice - Hall, Inc, Englewood Clifs, New Jersey, 1970, p. 13.
2. See, Pascal Fontaine, **L'Union europeenne**, Paris, Seuil, 1994, p. 42.
3. Jacques Huntzinger, **Introduction aux Relations Internationales**, Paris, Seuil, 1987, pp.335-338.
4. Charles Zorgbib, **Les Relations Internationales**, Paris, PUF, 1983, p. 88.
5. See, "Europe menacé par l'Allemagne", **Le Monde Diplomatique**, octobre 1989, p.3.
6. C. Zorgbib, **Les R.I.** op. cit, p. 295.

نشست سران دو کشور پس از معاهده الیزه ۱۹۶۳ که در ۱۱ ژوئیه ۱۹۹۵ در استراسبورگ انجام پذیرفت با تظاهرات ضد فرانسوی در آلمان همراه بود. در عین حال سران دو کشور در ملاقات بعدی در بن (۲۵ اکتبر ۱۹۹۵) تصمیم خود را مبنی بر همکاری در زمینه مسائل اروپایی اعلام داشتند.<sup>۲۰</sup>

اما به همان سان که همکاریها و هم‌رأیهای آلمان و فرانسه چرخ وحدت اروپا را به پیش می‌راند اختلاف نظر آنها هم موانع جدی بر سر راه آن به وجود می‌آورد. اختلاف نظر فرانسه و آلمان در زمان انعقاد قرارداد بین حکومتی آمستردام در ۱۸ ژوئن ۱۹۹۷ به گونه‌ای بود که این کنفرانس و قرارداد را با شکست نسبی روبرو ساخت. اختلاف نظر آلمان با فرانسه بر سر سهمیه‌ای که آلمان می‌بایست به اتحادیه اروپا بپردازد و صلاحیتهای کمیسیون اروپایی و چند مورد دیگر، در ملاقات مستمر سران دو کشور در بوآتیه در ۱۳ ژوئن آشکار شده بود. این اختلاف نظرها در نشست بعدی که در ۱۸ و ۱۹ سپتامبر در وایمار صورت گرفت تا اندازه زیادی کاهش یافته بود و در نتیجه این بهبودی قرار شد برنامه استقرار پول اروپایی (یورو) طبق برنامه قبلی عملی شود.<sup>۲۱</sup>

اما هر چه به جلو می‌رویم و به رغم تأکید شیراک و کهل بر ضرورت دوستی آلمان و فرانسه برای دو کشور و برای اروپا در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۷ به هنگام گشایش کارخانه خودروسازی در یکی از جنگ‌برانگیزترین سرزمین‌های اروپا یعنی لورن که چندبار بین دو کشور دست به دست شده است، باز هم اختلاف نظرها بر اتفاتی نظرها در محور پاریس-برلین می‌چربد. در واقع، وضع به این گونه است که دو کشور فرانسه و آلمان در مورد آینده اتحادیه اروپا و تقویت نهادهای اروپایی، دموکراتیزاسیون بیشتر در رهبری اروپا و گذشت از مواضع ملی و تقویت نگرشهای پساملی که در سخنان و اعلامیه‌های گرهارد شرودر آشکارا به چشم می‌خورد،<sup>۲۳</sup> به یکدیگر نزدیک هستند. اما اختلاف نظرها به رهبری اتحادیه اروپا مربوط می‌شود که سه کشور فرانسه، آلمان و انگلستان را رودرروی یکدیگر قرار می‌دهد.<sup>۲۴</sup> هم‌اکنون نشانه‌های این اختلاف و رقابت آشکار شده است. در سال جاری (۲۰۰۳) ژاک شیراک هم به ملاقات

○ نگرانیهای فرانسه و بسیاری از تحلیلگران مسائل بین‌المللی اینک در آغاز سده بیست و یکم با سرکشی‌های محدود آلمان و استفاده این کشور از قدرت مالی و نظامی خود در حال باز آمدن است.

○ گرچه به ظاهر رهبری و سیاستگذاری اتحادیه اروپا از نظر حقوقی در دست همه کشورهای عضو است، اما از نظر سیاسی سلسله مراتبی در کار است که در رأس آن سه کشور فرانسه، انگلستان و آلمان قرار دارند و در مرتبه ای پایین تر کشورهای اسپانیا، ایتالیا و احتمالاً لهستان در سالهای پس از ورود و در مرتبه سوم، دیگر کشورها.

- ale, Mai 1991, pp. 99-114.
۲۷. یان داری شر، تحولات سیاسی در آلمان غربی از اشمیت تا کهل، ترجمه حسن پستا، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۲۰۱.
۲۸. همان، ص ۱۹۶.
29. Jaques Morezet, "Pour une Relance de la Coopération Franco - Allemande de Defense", *Defense Nationale*, Avril 1991, p. 24.
30. Daniel Colard, *art. cit.*, p. 107.
31. Henri Ménudier, "La RFA en 1988: Le Gouvernement Kohl en difficulté" in A. Grosser, *Les pays de l'Europe Occidentale*, Documentation française, ed: 1989, p. 53.
32. See, Patrick Mercillon, "La Coopération Industrielle Franco - Allemande", *Defense Nationale*, Juin 1992, pp. 65-78.
33. Les politiques étrangères de la France et... *op.cit.*, p. 163.
34. ----- "Question allemande", Paris, Ramses 1991, pp. 52-69.
35. Jacques Morizet, "Le probleme Allemand vu de France", *Defense Nationale*, Fevrier 1990, pp. 11-24.
36. Pierre Maillard, "Allemagne Intérêts et Atouts en politique extérieure", *Defense Nationale*, Mars 1993, pp. 37-48.
37. Idem, p. 45.
38. Adolf Kimmel, "France, 1992, un regard d'Outre-Rhin" in A. Grosser, *Les pays d'Europe Occidentale*, Documentation française, ed: 1993, pp. 317-339 (pp. 330-331).
39. Daniel Colard, *art. cit.*, pp. 106-108.
40. Henri Menudier, "L'Allemagne en 1995", in A. Grosser, *Les Pays d'Europe Occidentale*, ed: 1996, pp. 43-70 (p. 59).
41. H. Menudier, "Allemagne en 1997", in A. Grosser, *Les pays d'Europe Occidentale*, ed: 1998, p. 60.
42. Cao - Huy Thuan et Alain Fenet, *La co-existence, Enjeu Européen*, PUF, 1998, p. 171.
43. Francois Guérard, "L'Allemagne en 2000" in A. Grosser, *Les Pays d'Europe Occidentale*, ed: 2001, p. 65.
44. See, Robert Toulemon, "Europe des Etats - Europe Fédérale", Paris, *Politique étrangère*, N° 3- 2002, pp. 631- 645.
7. Europe menacée, *art. cit.*, p.3.
8. Alfred Grosser, "L' Allemagne élargie dans l'Europe élargie", *politique étrangère*, N°4- 1991, pp. 827-831 (p. 831).
9. Joachim Bitterlich, "La politique Communautaire et Occidentale de Bonn: Un examen de Passage Pour l'Allemagne unie", *politique étrangère*, N°4- 1991, p.844.
10. P. Moreau Defarges, "L'Allemagne et l'avenire de l'unification europeenne", *Politique étrangère*, N°4- 1991, pp. 849-857.
11. Hans Stark, "L'Est de l'Europe et l'Allemagne: des rapports complexes", *politique étrangère*, N°4- 1991, pp. 859-871.
12. P. Fontaine, *op. cit.*, p. 48.
13. F. de la Serre; J. Lueruz; H. Wallace, *Les politiques étrangères de la France et de la Grande - Bretagne depuis 1945*, Paris, Presses de la F.N.S.P. & Berg, 1990, pp. 21-27.
۱۴. هلموت اشمیت، استراتژی بزرگ، ترجمه هرمز همایون پور، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷، صص ۹۵-۹۶.
15. P. Moreau Defarges, "La Grande-Bretagne et l'Europe", *Defense Nationale*, Juin 1993, p.88.
16. *Les politiques étrangères de la France et de la G.B.*, *op. cit.* pp. 148-150.
17. La Grande - Bretagne et l'Europe, *art. cit.*, p.90.
18. Mark Lyall Grant, "L'union politique Europeenne: un point de vue Britannique", Paris, *Defense Nationale*, Juin 1991, p. 97.
19. P. Fontaine, *op.cit.*, pp. 45-46.
20. Bichara Khader, *L'Europe et le Monde Arabe*, Paris Publisud, 1992, pp. 90-111.
21. Regis Debray, *Tous Azimuts*, Paris, Odile Jacob, 1989, p. 160 (Paris - Bonn ou l'axe des malentendus).
22. Elisabeth de Reau, *L'Ideé d'Europe au XX<sup>e</sup> Sie*, Paris, ed: Complexe, 2001, p. 133.
23. Alec Cairncross et als, *Strategie pour l'Europe*, Paris, PUF, 1976, p. 23.
24. Philippe Moreau Defarges, *Relations Internationales*, Paris, Seuil, 1993, tom 1, p. 61.
25. *Ibid.*, p. 63.
26. Daniel Colard, "L'Allemagne unie et le Couple Franco - Allemand", *Defense Nation-*